

<p><b>خراسان شمالی</b></p>	روزنامه خراسان شمالی: گروه چهارم نشریات روزنامه‌های اقتصادی،فرهنگی،اجتماعی خراسان شمالی یکشنبه ۲۸ مهر ۱۳۹۸ شماره ۳۱۱۸ ۲۱ صفر ۱۴۴۱	<p>صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۵۱۱ تلفن: ۰۵۱-۳۷۶۳۲۰۰۰ نام‌بردبر خانه: ۰۵۱-۳۷۶۲۲۳۹۵ دفتر مرکزی: مشهد، بلوار شهید صادقی(سازمان آب و پاشنه: ۲۰۰۰۹۹۹ چاپ:شهر چاپ خراسان</p>	<p>آدرس: بجنورد، خیابان طالقانی غربی، خیابان سسده به لیاف، صدبه به لیاف ۱۶، کوچه دوم، پلاک ۹ تلفن اشتراک: ۰۷۱-۲۲۲۴۰ صندوق پستی: ۹۴۱۵۵/۱۲۷۷ دفتر مرکزی پذیرش آگهی: ۳۲۲۴۵۰۰۵</p>	<p>تحریریه: ۳۲۲۴۲۲۱۱-۳۲۲۴۷۲۲۲ تلفن: ۳۲۲۴۷۲۲۲ مسئول تحریریه: ۳۲۲۴۰۰۱۲ تلفن و نام‌بر سرپرست: ۳۲۲۴۰۰۰۱۲</p>	<p><b>حوادث</b></p>
----------------------------	---	---	--	--	---------------------

از کارمندی تا حکمرانی در جاده ها با دست فرمان خلاف

# خیال بافی از پشت میز تا میله‌های زندان

صدیقی

چراغ قرمزهای زیادی را در زندگی اش پشت سر گذاشته و عبرتی هم در کار نبوده است. مرد زندانی حتی زمان گذراندن دوران حبس اش از فکر قانون گریزی بیرون نیامد و مدام بر طبل بیراهه رفتن اش می کوبید تا این که زندگی اش را به صخره طمع و حرص کوبید و از هم گسست.

بعد از آن، همسر و فرزندانش از او دل کندند و دنبال سرنوشت خودشان رفتند. مرد زندانی که گویا رمقی برایش نمانده و غبار پیری بر سر و صورتش نشسته، پشت میله ها چرتکه پرداخت تاوان خلاف هایش را به دست گرفته است و به امید آزادی، روزهای محکومیت اش را حساب می کند.

سال هاست که در کنج زندان روزهایش را به امید آزادی سپری می کند. به گفته خودش، مدام به عاقبت کارش می اندیشد و با خود نجوا می کند که آیا بیراهه رفتن هایش ارزش آن را داشت که بهترین سال های زندگی و عمرش در راه خلاف تلف شود؟ مرد زندانی می گوید: کارمند یک نهاد دولتی بودم و به قول معروف برای خودم برو و بیایی داشتم. هر چقدر زندگی ام به سمت آسایش می رفت انگار خوشی زیر دلم می زد و هر بار در محل کارم دعوایی به راه می انداختم و با همکاران بدرفتاری می کردم و بدتر از همه مقررات را

صدیقی- مردی با نشستن روی گریه ای که

نیمه شب در صندلی راننده لم داده بود تا حد مرگ پیش رفت. راننده بی خبر از همه جاییمه شب زمانی که خواست پشت فرمان بنشیند خبر نداشت که قبل از او گریه ای روی صندلی لم داده است و او را تا حد مرگ می ترساند. بنا بر اظهارات مرد وحشت زده ماجرا از این قرار

است: یک شب، زمانی که او می خواهد وارد خودروی پارک شده اش داخل کوچه شود و روی صندلی بنشیند ناگهان با صدای مخوفی رو به رو می شود و محکم با سر به شیشه می خورد.

راننده جوان به خیال این که با یک مار داخل ماشین مواجه شده است با سر و صدا هراسان

از خودرو بیرون می پرد واز شدت ترس داخل کوچه غش می کند. راننده جوان با کمک خانواده اش بعد از گذشت مدتی به هوش می آید و متوجه اصل داستان می شود. او می گوید: زمانی که در تاریکی شب وارد خودرو شدم و روی صندلی نشستم ناگهان با صدای وحشتناکی از جایم پریدم. ابتدا به علت تشابه

صدایش فکر کردم با یک مار رو به رو شده ام و به دلیل شدت ترس حین بلند شدن با شیشه جلوی خودرو برخورد کردم و بعد از آن هراسان خارج شدم. از شدت ترس نفس نفس می زدم تا این که بیهوش شدم و زمانی که به خودم آمدم مادر مرا بالای سرم دیدم، بعد از آن متوجه اصل ماجرا شدم.



خودت بسازی و به خانواده ات ثابت کنی اخراجت از اداره اشتباه نبوده، برعکس کار درستی بوده است. مدتی گذشت تا این که به عنوان کمک راننده شروع به کار کردم و مدام از یک نقطه به نقطه دیگر می رفتم و برای آینده ام نقشه ها در سرم می پروراند. مرد جوان و رویاپرداز، مدتی از رانندگی اش انراچش فکر نمی کند چون گمان می کند همچون پرنده ای است که از قفس آزاد شده و زمانش رسیده است که به رویاهایش جامه عمل بپوشاند. او بعد از مدتی بیکاری به سراغ یکی از دوستانش که صاحب یک کامیون بود می رود و ابتدا خیال می کند دوستش او را برای اخراج از محل کارش سرزنش خواهد کرد اما غافلگیر می شود چون دوستش برعکس از این کارش استقبال و او را تحسین می کند و می گوید که لیاقتش بیش از این هاست.

او با لحنی پر از افسوس اظهار می کند: وقتی به دوستم گفتم برایم کاری دست و پا کند سریع حرفم را قطع کرد و رو به من گفت اصلا نگران نباش چون خودم به یک راننده

نیاز دارم و کاری می کنم تا در مدت زمانی که برایم کار می کنی یک زندگی رویایی برای

در ماشین جاسازی کرد و گفت کسی نمی تواند آن را پیدا کند اما این ها خیال واهی بیش نبود. بار اول بعد از جاسازی مواد به سمت مقصد راه افتادیم و با رساندن محموله به دست خریدار پول خوبی گیرمان آمد. انگار بعد از آن پول باد آورده زیر زبان مان مژه کرد که هر بار تصمیم می گرفتیم مقدار مواد را زیاد کنیم. این کار دو سرباخت ما مدتی ادامه پیدا کرد تا این که روزی بعد از جاسازی مقدار زیادی مواد صنعتی مانند دفعات قبل با خوشحالی به سمت مقصد به راه افتادیم.

طی مسیر در خیالاتم نقشه می کشیدم که بعد از گرفتن پول مواد برای خودم یک کامیون بخرم و آقای خودم باشم. با همین افکار پوچ پشت فرمان بر پدال گاز می فشردم تا زودتر به مقصد برسیم. بعد از پشت سر گذاشتن چند ایست و بازرسی بالاخره مأموران دقیق شدند و دست مان رو شد و من از بلندای آرزوهایم به پایین سقوط کردم. تا به خودم آمدم دیدم پشت میله های زندان هستم و به جای اسکناس های باد آورده باید روزهای حبس ام را بشمارم. من برای قاچاق مواد صنعتی به حبس ابد محکوم شدم. بعد از این اتفاق، تار و پود زندگی مرد زندانی از هم می پاشد و همسر و فرزندانش بعد از گذشت مدتی از او ناامید می شوند و رهایش می کنند و هر کدام دنبال سرنوشت خودشان می روند.

اما این پایان ماجرا نیست، مرد زندانی با سپری کردن سال های زیادی از عمرش پشت میله های زندان نه تنها عبرت نمی گیرد برعکس زمان مرخصی گرفتن از زندان هر بار قانون را زیر پا می گذارد و به جا به جایی مواد اقدام می کند و مدام با ادامه کارهایش بر مجازاتش افزوده می شود. او با چشمانی خیس و عرق سرد پشیمانی بر پیشانی اش می گوید: به خاطر تکرار خطاهایم در زمان مرخصی گرفتن از زندان، هر بار بر مجازاتم اضافه می شد تا جایی که دیگر شمارش از دستم در رفته است و نمی دانم باید چند سال دیگر در زندان بمانم تا دوباره رنگ آزادی را ببینم.

عبرت

## پسری که به موقع از تله فرار کرد

صدیقی- مژه مژه کردن هایش آرام او را به لبه منجلاب مواد سوق داد. به گفته خودش هنوز سن و سالی نداشت که مژه مواد را چشید؛ مژه ای که ابتدا شیرین و برایش خوشایند بود اما در واقع تله ای بیش نبود. می گوید شانس آوردم که در آخرین قدم و در حال سقوط به داخل منجلاب افیون هوشیار شدم. پسر جوان می افزاید: قبل از رفتن به سربازی اصلا با دود و دم میانه ای نداشتم اما هر بار که از خدمت سربازی به مرخصی می آمدم دوستان دودی ام من را احاطه می کردند تا به خیال خودشان با پذیرایی با چند پک دود مرا سر حال کنند.

مدام با پیشنهاد تفتنی دوست روبه رو می شدم تا حال و هوایم با مصرف چند پک دود کمی عوض شود و من هم به دلیل بی تجربگی دست شان را رد نمی کردم.

آن ها چون مصرف کننده دایم بودند انگار دنبال دوست جدید می گشتند تا او را به جمع دورهمی دودی شان اضافه کنند. بعد از خدمت سربازی کم کم بدنم داشت به مواد عادت می کرد که خانواده ام از رفتارهای من متوجه ماجرا شدند و مجبورم کردند دست از این کار بردارم. بعد از آن وقتی اوضاع دوستان نابایم را دیدم به فکر افتادم. در لبه پرتگاه و مرز سقوط بودم و تا افتادن در منجلاب اعتیاد چند متر بیشتر فاصله نداشتم که پایم را از بساط

مواد بیرون کشیدم تا آینده ام تیار نشود. هنوز مواد نتوانسته بود پشت ام را کامل خاک کند که با کمک خانواده ام به کمپ آمدم تا با اراده خودم و یاری آن ها با هیولای افیونی وارد جنگ شوم و بعد از پاک شدن با آبرو و سر بلند نزد خانواده ام برگردم و مایه افتخارشان باشم.

اخبار

## واژگونی خودرو جان دو نفر را گرفت

نجفیان- مدیر مرکز مدیریت حوادث و فوریت های پزشکی دانشکده علوم پزشکی و خدمات بهداشتی و درمانی اسفراین از واژگونی سواری پژو در محور اسفراین- سبزوار و قربانی شدن ۲ نفر خبر داد.به گفته «امین کشوری»، در این حادثه که حوالی روستای عباس آباد رخ داد، بر اثر شدت وقوع آن و جراحات وارد شده به سرنشینان ۲ نفر جان باختند و یک مصدوم راهی بیمارستان امام خمینی (ره) اسفراین شد.

## راننده نیسان وانت در پی واژگونی جان باخت

در پی واژگونی خودروی نیسان وانت در حد فاصل راه روستایی کلاته قمو به تشی راننده آن در دم جان باخت. به گزارش پلیس راه چمن بید، این حادثه به علت ناتوانی راننده در کنترل وسیله نقلیه به دلیل تخطی از سرعت مطمئنه رخ داد.

## صندلی گرم برای گریه و راننده ای که از هوش رفت

# چشمی که هرگز پلک نمی زند



# فروش دوربین های مدار بسته

دارنده ۴ استاندارد بین المللی :

ایزو ۹۰۰۱ استاندارد بین المللی مدیریت کیفیت  
ایزو ۱۰۰۰۴ استاندارد بین المللی رضایت مندی مشتری  
ایزو ۱۴۰۰۱ استاندارد بین المللی زیست محیطی  
ایزو ۴۵۰۰۱ استاندارد بین المللی ایمنی و بهداشت حرفه ای  
سیستم مدیریت یکپارچه IMS

# ۵۰٪ درصد نقد الباقی چک

## شما هم به جمع مشتریان ما بپیوندید

بجنورد ، خیابان شهید بهشتی شمالی ، بعد از بانک سپه ، سرای کلاهدوز دفتر مرکزی: ۰۵۸۳۲۲۳۴۴۷۳ فرزاد کلاهدوز ۰۹۱۵۵۸۴۸۳۵۷